

احساس عاطفه نفرت مجازهای مفهومی عاطفه «نفرت»: تحلیلی شناختی-عصبی-زیستی^۱

فاطمه کوشکی^۲

آزیتا افراشی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۲۴

چکیده

برخلاف بسیاری از انسان‌ها، عواطف و احساسات را نباید اموری ناملموس بی‌اساس دانست. جایگاه اصلی آن‌ها روشن است و می‌توان آن‌ها را به سیستم‌های مشخصی در بدن و مغز مربوط کرد. هدف از این پژوهش، بررسی مجازهای مفهومی مفهوم عاطفی نفرت از دیدگاهی شناختی-پیکره‌ای و تطبیقی نتایج تحلیل داده‌های زبانی با یافته‌های عصبی-زیستی است. در این مقاله، ابتدا، تعریف «عاطفه» و تمایز آن با «احساس» از دیدگاه عصبی-زیستی ارائه گردید. سپس، با بررسی مجازهای مفهومی نفرت، معلوم شد که در زبان فارسی به روشنی، هر چهار وجه اثرات عاطفه بر انسان (جسمی، روانی، چهره‌ای و رفتاری) بیان می‌شوند. همچنین، تحلیل‌های زبانی مورد اشاره، یافته‌های عصبی-زیست‌شناختی عواطف را تأیید کردند. در پایان، نیز یک الگوی سه مرحله‌ای در

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2019.20974.1560

^۲ دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)؛

f.koushki@ihcs.ac.ir

^۳ دانشیار پژوهشگاه زبان‌شناسی، هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ aafraash@ihcs.ac.ir

پیوند با شکل‌گیری و بروز عواطف از جمله عاطفه نفرت که نتیجه تحلیل شناختی-عصبی-زیستی پژوهش حاضر است، ارائه شده؛ نخست، وقوع رویداد خلاف؛ علت شکل‌گیری نفرت؛ دوم، شکل‌گیری عاطفه نفرت و سوم، بروز نفرت.

واژه‌های کلیدی: نفرت، زبان‌شناسی شناختی، مجاز، احساس، عاطفه

۱. مقدمه

تجربه معنا بر دو مورد مبتنی است: نخست، تجربه حسی-حرکتی ما، احساسات ما و ارتباطات درونی ما با جهان و دوم، ظرفیت‌های خلاق گوناگون ما در استفاده از فرایندهای حسی-حرکتی برای فهم مفاهیم انتزاعی. حتی انتزاعی‌ترین مفاهیم مانند عواطف، معنایی دارند که ریشه در ادراک حسی و تجربه بدنی ما دارد. آگاهی و تجربه ما وابسته به مغز ماست که در درون بدن ماست. بدن در جهان فعالیت می‌کند، به گونه‌ای که وقتی بدن به صورتی کلی و مخرب، از فعالیت باز می‌ایستد، ما توان تجربه را از دست می‌دهیم (Johnson, 2007, p. 36).

حدود یک قرن پیش، ویلیام جیمز (James, 1980) فرضیه‌ای در مورد ماهیت عاطفه و احساس خلق کرد. وی می‌نویسد:

اگر عاطفه‌ای شدید را تصور کنیم و سپس تلاش کنیم از آگاهی مان نسبت به آن، تمامی احساسات نشانه‌های جسمی‌اش را جدا کنیم، خواهیم دید که هیچ چیز، هیچ «ماده-ذهنی»‌ای که بتوان عاطفه را از آن ساخت برای مان به جا نمی‌ماند و این حالت خشک و خنثایی از ادراک فکری تمام آن چیزی است که به جای می‌ماند (James, 1980, p. 306).

او در ادامه بیان کرده است: «چه نوع عاطفه ترس به جای می‌ماند اگر نه احساس ضربان قلب تند وجود داشت نه تنفس بریده بریده، نه لب‌های لرزان، نه دست و پای سست، نه راست شدن مو، نه آشوب دل، برای من کاملاً ناممکن است که چنین فکری بکنم.» (James, 1980, p. 307).

داماسیو (Damasio, 2005, p. 201) ضمن توجه به دستاوردهای جیمز، معتقد است که جیمز در مورد نقش ممکن عاطفه در شناخت و رفتار، سخنی به میان نیاورده است. وی فقط به تأثیرات جسمانی عواطف توجه داشته است. او بیان کرده است برای جیمز نوعی ساز و کار بنیادین مفروض بوده است. بر اساس آن، محرک‌های خاصی در محیط، از طریق ساز و کاری ذاتاً تنظیم‌شده و انعطاف‌ناپذیر، الگوی خاصی از واکنش جسمی را تحریک می‌کنند. خلاصه اینکه، هر چیزی که غریزه‌ای را تحریک می‌کند، عاطفه‌ای را هم تحریک می‌کند. این عواطف، سبب خلق احساساتی می‌شوند که به آن‌ها «احساسات ناشی از عواطف» گفته می‌شود (همان، ۲۰۹).

در طول دو دهه گذشته، پیشرفت‌های خیره‌کننده‌ای به دست آمده‌است که عواطف و احساسات چه هستند و چگونه می‌توانند در معناسازی به ما کمک کنند. «مجازهای مفهومی^۱» یکی از ساز و کارهای شناختی معناساز است که نخستین بار در کتاب «استعاره‌های که با آن زندگی می‌کنیم» مطرح شدند (Lakoff & Johnson, 1980). در واقع، اثرات عاطفه به واسطه مجازهای مفهومی در زبان بیان می‌شوند.

در این مقاله، به دنبال آن هستیم که مجازهای مفهومی مفهوم نفرت در زبان فارسی معاصر را به روش پیکره‌ای، ارائه دهیم. در واقع، برآنیم تا به این هدف دست بیاییم که سخنگویان فارسی‌زبان، مفهوم نفرت را چگونه مفهوم‌سازی می‌کنند. در این راستا، از ساز و کار شناختی مجاز مفهومی بهره برده تا به این پرسش پاسخ دهیم که «چگونه مجازهای مفهومی در زبان فارسی در شکل‌گیری نظام مفهومی نفرت نقش آفرینی می‌کنند؟».

۲. پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر، عواطف^۲ توجه برخی از زبان‌شناسان ایرانی و غیر ایرانی را به خود جلب کرده‌است. پژوهش‌های گوناگونی در پیوند با ساختار مفهومی عواطف از دیدگاه شناختی انجام گرفته‌است. از جمله شریفی مقدم و همکاران (Sharifi Moghadam et al., 2017) استعاره‌های مفهومی مفاهیم عاطفی مانند غم و شادی را در سروده‌های پروین اعتصامی بررسی کرده‌اند. «نفرت» یکی از مفاهیم عاطفی است که همواره مورد توجه روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و زبان‌شناسان بوده‌است.

پژوهشگرانی که مفهوم عاطفی «نفرت» را از دیدگاه شناختی بررسی کرده‌اند، اغلب به یک ساز و کار شناختی پرداخته‌اند که همان استعاره مفهومی است. از جمله صاحب‌کاری (Sahebkhari, 2013) در پژوهشی استعاره‌های مفهومی عشق، نفرت، شادی و اندوه را در زبان نوشتاری فارسی از دیدگاه شناختی بررسی کرده‌است. هدف اصلی وی در انجام این پژوهش، مشخص نمودن حوزه‌های مبدأ استعاره‌های مورد اشاره است.

مولودی و همکاران (Molodi et al., 2016) روش پیکره‌بنیاد استفانوویچ (Stefanowitsch, 2006b) بهره گرفته‌ند. آن‌ها در اثر خود با نام «تحلیل الگوی استعاری» بر پایه نظریه استعاره مفهومی لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) به بررسی واحد واژگانی «نفرت» به عنوان یکی از اعضای حوزه مقصد استعاری احساسات در زبان فارسی می‌پردازد. آن‌ها ۳۵ حوزه

¹ conceptual metonymies

² emotions

مبدأ را بر حسب میزان مرکزی بودن یا زایایی‌شان در زبان فارسی معرفی می‌کنند. گیوری (Györi, 1998) همسو با ادعای کووچش (Kövecses, 1995) بر این باور بوده که استعاره‌ها صرفاً بازتاب فرهنگ نیستند بلکه مدل‌های فرهنگی عواطف را نیز می‌سازند. وی به مطالعهٔ در زمانی جفت واژه‌های عشق-نفرت، غم-شادی، خشم و نگرانی در زبان‌های روسی، آلمانی، انگلیسی و مجارستانی پرداخته‌است.

لیم (Lim, 2003) هدف مقالهٔ خود را ارائهٔ ویژگی‌های استعاریِ پاره‌گفته‌های عاطفی اصلی در زبان کره‌ای با تمرکز بر گسترش معنایی افعال و بر مبنای تجربه‌گرایی و مدل‌های قومی-محلی زبان‌شناسی شناختی بیان کرده‌است. این پاره‌گفته‌های عاطفی اصلی مشتمل بر عشق، نفرت، ترس، خشم، غم و لذت هستند. ادگان (Edgan, 2006) هدف از پژوهش خود را توصیف دگرگونی ساخت‌های متمم مصدری همراه با افعال ماتریسی عاطفی عشق، نفرت، دوست داشتن و ترجیح دادن در بیش از دو بیست سال گذشته در زبان انگلیسی، بیان کرده‌است. تیساری (Tissari, 2010) یکی از پژوهشگرانی است که در مورد عواطف از جمله «نفرت» آثار درخور توجهی داشته‌است. مقاله‌ای که در مجموعه مقالات «زبان‌شناسی شناختی تاریخی»، به چاپ رسیده‌است، در پیوند با شماری از واژه‌های عاطفی یا به بیانی، گروه‌های واژگانی و مقایسهٔ آن‌ها با یک‌دیگر است.

آندرهیل (Underhill, 2012) در کتابی با نام «زبان‌شناسی قومی و مفاهیم فرهنگی: حقیقت، عشق، نفرت، جنگ» به بررسی این امر پرداخته که چگونه زبان با فرهنگ و قومیت مرتبط می‌شود. این رویکردی اصیل به زبان‌شناسی قومی است. این رویکرد، به بحث در این زمینه می‌پردازد که چگونه این مفاهیم انتزاعی در فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف بیان می‌شوند. یودیتا (Yuditha, 2014) استعاره‌های مربوط به «نفرت» را در زبان اندونزیایی بیان کرده‌است. این استعاره‌ها مشتمل بر «نفرت یک موجود قابل کنترل است» و «نفرت، بیماری است» هستند. همچنین، اینکه فرد تجربه‌گر می‌تواند نفرت را کنترل کند یعنی بر آن چیره شود و بیماری بودن آن نیز به معنای واگیردار بودن این مفهوم است. موسلف (Musoluff, 2015) معتقد است که برخی گونه‌های اینترنتی به ویژه گردهمایی‌های وبلاگ‌ها و گفت‌وگوها در ارائهٔ گفتمان‌های ستیزه‌جو و نفرت‌پراکنی شهرت دارند. وی در مقالهٔ استعاره‌های غیرانسانی به ویژه استعاره‌های انگل، در گفتگوهای بریتانیا در مورد مهاجرت را مورد بررسی قرار داده‌است. اُسترمن (Ostermann, 2015) در کتاب خود با نام «فرهنگ‌نویسی شناختی» نه اسم عاطفی پایهٔ عشق، نفرت، لذت، ترس، خشم، انزجار، غم، شادی و میل را مورد توجه قرار داده‌است. به این ترتیب، می‌توان گفت پژوهش حاضر یکی از نخستین پژوهش‌هایی است که به صورت ویژه به مجازهای مفهومی اختصاص یافته‌است.

۳. معناشناسی عواطف

احساس^۱ و عاطفه در قلب توانایی ما برای تجربه معنی جای دارند. با وجود این، می توان صد توصیف رنگ و وارنگ از معنی را، به ویژه در فلسفه تحلیلی ذهن و زبان، برشمرد، بدون اینکه هیچ اشاره جدی ای به عاطفه و احساس در آن ها وجود داشته باشد. دلیل این نادیده گرفتن نقش حساس عاطفه در معنا این است که فیلسوفان از تبیین آن چه را احساسات ناپایدار، فانی، ذهنی و شخصی می دانند، آشکارا ناتوان هستند. تا هنگامی که احساسات را غیرشناختی می دانند، هیچ نقشی برای آن ها در معنا قدر نظر نمی گیرند. بنابراین، وقتی به نظریه های معنا می پردازند، از مفاهیم، گزاره ها و گاهی حتی از تصویرها، حرف می زنند اما هیچ ابزاری برای کاوش عملکردهای احساسات یا عواطف به عنوان بخشی از معنای مفهومی ندارند. در نتیجه، بیشتر نظریه های معنا فقط بر ساختارهای اسکلتی مفهومی - گزاره ای معنا تمرکز می کنند، در حالی که ماهیت عاطفی واقعی معنای انسان را کاملاً نادیده می گیرند. در واقع، عاطفه و احساس ابزارهایی هستند که ما با آن ها از همان ابتدا، دنیای خود تماس برقرار می کنیم، می توانیم به آن معنا ببخشیم و قادریم که در آن به کار و فعالیت پردازیم.

۳.۱. عصب شناسی عواطف

عواطف برای توانایی ما در امر ارزیابی موقعیت ها و تعیین معنای تجربه ما، حیاتی هستند. اگرچه هنوز اختلاف نظرهای بسیاری در پیوند با مبنای نوروشیمیایی احساس ها و عواطف ویژه مطرح می شود، سازش گسترده ای هم در مورد طرح کلی نظریه عاطفه وجود دارد. متخصصان علم عصب پایه، پذیرفته اند که عواطف نقش بسیار مهمی در ارزیابی های موجود زنده از محیط داخلی خود بر عهده دارند - حالت های بدنی و فرایندهایی که وابسته به برهم کنش های جاری با محیط هستند. عواطف از این طریق هم تنظیمات حالت - بدن داخلی و هم کنش های بیرون در جهان را بر می انگیزانند.

آنتونیو داماسیو^۲ و ژوزف لِدو^۳، دو تن از پژوهشگران در رشته عصب پایه امروز، هستند که نکته های تازه ای درباره نقش عواطف و احساسات در آگاهی، قضاوت و استدلال مطرح ساخته اند. کار داماسیو مبتنی بر مشاهدات بالینی بیمارانی که ضایعه مغزی داشتند و تجربیاتی است که او و همکارانش با این بیماران و افراد عادی انجام می دادند. وی رایج ترین تکنولوژی های نور و

¹ feeling

² A.Damasio

³ J. Le Doux

تصویربرداری، مانند افام آر آی (تصویربرداری تشدید مغناطیسی کارکردی) و پت (برش‌نگاری گسیل پوزیترون) را برای ساختن نظریه عاطفه و احساس به کار می‌برد (Johnson, 2007, p. 90). توصیف داماسیو (Damasio, 2005) از عاطفه با یک ادعای بنیادی تکاملی و بوم‌شناختی از نقش زندگی-نگه‌دارِ عواطف برای برخی موجودات بدون شعور آغاز می‌شود. وظیفه اصلی هر موجود زنده-وظیفه‌ای که باید بیش از هر چیز دیگر اجرا شود-حفظ زندگی و تسهیل شرایط رشد موجود است. از جنبه کارکردی، عواطف برای برانگیختن تغییرات در درون موجود و فعال‌سازی آن به گونه‌ای تکوین یافته‌اند که به رفاه منجر شود. وی معتقد است که ما در تاریخ تکامل خود به مجموعه بزرگی از نظام‌های درهم‌تنیده (که در برخی از آن‌ها با جانوران دیگر شریک‌ایم) دست یافته‌ایم که با ادامه بقا، رشد و شکوفایی ما سازگارند. یکی از این نظام‌ها عواطف و احساسات است.

عواطف پاسخ‌های پیچیده نوروئی، شیمیایی و رفتاری به انواع مختلف محرک‌ها هستند که به ویژه برای ما ارزش مثبت یا منفی دارند. بخشی از فرایندی هستند که با آن بدن‌های ما حالت خود را ارزیابی می‌کند و برای حفظ حالت هم‌ایستایی^۱ در محیط درون خود تنظیم‌هایی را انجام می‌دهد. انواع عواطف عبارت‌اند از عواطف پس‌زمینه (مانند سرحالی یا بی‌حالی، تندخویی یا خونسردی)، عواطف اولیه (ترس، شادی، خشم، اندوه) و عواطف اجتماعی (شرم، خجالت، غرور، حسادت). در برخی شرایط ویژه، ما از هیجان‌ها و پاسخ‌های عاطفی خود یک هشدار کیفی داریم که آن را احساس می‌نامند.

به منظور تبیین نقش حیاتی عواطف در معنا، باید تعریفی از عاطفه داشته باشیم که با کاربرد شعور متعارف اصطلاح‌های عاطفه-مبنا همخوان و در عین حال با نتایج علم عصب‌پایه شناختی روز در مورد عواطف سازگار باشد. خلاصه تعریف داماسیو از عاطفه از منظر عصب‌شناختی به این شرح است:

۱. یک عاطفه ویژه مانند شادی، اندوه، شرم، مجموعه‌ای پیچیده از پاسخ‌های شیمیایی و نوروئی است.

۲. یک محرک مناسب (جسم یا رویدادی که حضور آن به طور واقعی یا ذهنی، موجب فعال‌سازی عاطفه می‌شود) پاسخ‌های تولیدشده توسط یک مغز بهنجار را آشکار می‌سازد و این پاسخ‌ها خود کارند.

^۱ Homeostasis: هم‌ایستایی یا هم‌موسنازی، به وسیله زیست‌شناسان به معنای حفظ شرایط پایدار و ثابت در محیط داخلی به کار برده می‌شود. ویژگی که سامانه‌ای برای تنظیم محیط داخلی است و تمایل به حفظ وضعیت ثابت و پایدار دارد، از جمله حفظ ویژگی‌هایی مانند دما.

۳. نتیجه مستقیم این پاسخ‌ها، ایجاد یک تغییر موقت در حالت بدن و در حالت ساختارهای مغز است و به تفکر کمک می‌کند.

۴. نتیجه نهایی پاسخ‌ها، مستقیم و غیر آن، تعیین جای موجود در شرایطی است که موجب بقا و رفاه می‌شود (Damasio, 2003, p. 53 quoted from Johnson, 2007).

بر پایه تعریف ارائه شده، پاسخ‌های عاطفی مدت‌ها پیش از آنکه ما از احساس عاطفه خبردار شویم، اتفاق می‌افتند. چون احساس‌ها به صورت آگاهانه فرایندهای بدنی را تجربه می‌کنند. این در حالی است که پاسخ‌های عاطفی می‌توانند زیر سطح آگاهی عمل کنند و احساس نمی‌تواند شرط لازم برای پاسخ عاطفی باشد. کل فرایند نوروئی، شیمیایی و رفتاری پاسخ عاطفی اغلب کمابیش خودکار است و این یک چیز بسیار خوبی به شمار می‌آید.

داماسیو (Damasio, 2005, p. 213) ماهیت عاطفه را به صورت مجموعه‌ای از تغییرات در وضعیت بدن می‌داند که از طریق پایانه‌های سلول عصبی در اندام‌های بی‌شماری القا می‌شوند. این تغییرات، تحت کنترل سیستم مغزی ویژه خود هستند و به مضمون افکاری واکنش نشان می‌دهند که مربوط به موجودیت یا رویداد مشخصی هستند. بسیاری از تغییرات وضعیت بدن - برای نمونه، تغییر در رنگ پوست و حالت چهره - برای یک بیننده خارجی عملاً قابل ادراک هستند. (در واقع، ریشه‌شناسی واژه به خوبی جهتی از بدن را که رو به خارج است، نشان می‌دهد: عاطفه [emotion] به معنای واقعی واژه دلالت بر «حرکت به بیرون» [movement out] دارد). دیگر تغییرات در وضعیت بدن فقط برای صاحب بدنی که در آن رخ داده‌اند، قابل ادراک است.

۳.۲. احساس چیست؟

تمامی عواطف، احساسات خلق می‌کنند، اما تمامی احساسات ریشه در عواطف ندارند. آن احساساتی که ریشه در عواطف ندارند، احساسات زمینه‌ای^۱ نامیده می‌شوند. گونه دیگر احساسات، احساس‌های ناشی از عواطف نام دارند که این احساسات به وضعیت عاطفی مربوط می‌شوند. به بیان دیگر، تمامی تغییراتی که یک بیننده بیرونی می‌تواند تشخیص دهد و بسیاری دیگر را که نمی‌تواند تشخیص دهد، مانند قلبی که سریع‌تر می‌زند یا روده‌ای که منقبض شده، از درون ادراک می‌شود (Damasio, 2005, p. 219).

داماسیو (Damasio, 2005, p. 221) در ادامه می‌نویسد در حالی که تغییرات بدن رخ می‌دهند، از وجودشان باخبر می‌شوید و می‌توانید تحول پیوسته‌شان را مشاهده کنید. همچنین

¹ background

تغییرات وضعیت بدن را ادراک می‌کنید و بروز آن‌ها را در هر ثانیه و در هر دقیقه دنبال می‌کنید. آن فرایند نظارت مداوم، آن تجربه کردن کاری است که بدن انجام می‌دهد. این در حالی است که افکار مربوط به مضامین مشخص جریان می‌یابد، ماهیت چیزی است که احساس نامیده می‌شود. یک عاطفه، مجموعه تغییرات در وضعیت بدن در پیوند با تصاویر ذهنی مشخصی است که یک سیستم ویژه مغزی را فعال کرده است. هر چند ماهیت احساس کردن یک عاطفه، تجربه کردن این گونه تغییرات در هم‌نشینی با تصاویر ذهنی‌ای است که این چرخه را به راه انداخته است.

۳.۳. مجاز مفهومی

با ظهور علوم شناختی و به ویژه زبان‌شناسی شناختی، توجه به مجاز رفته‌رفته بیشتر می‌شود. مجازها اغلب پدیده‌ای ارجاعی به شمار می‌آیند (Lakoff, 1987; Johnson & Lakoff, 1980) و در مورد آن‌ها جنبه هم‌نشینی و یا به اصطلاح شناختی، مجاورت^۱ مفهومی مورد تأکید قرار می‌گیرد. مجاورت مفهومی مجاز، بر اساس تجربیات فرازبانی و تداعی‌ها شکل می‌گیرد و از این رو وابسته به فرهنگ است. بیشتر دیدگاه‌های رایج فعلی با این از پیش‌انگاری آغاز می‌کنند که مجازها در روابط گوناگون درون یک قلمروی شبکه‌ای^۲ (Croft, 1993)، مدل شناختی آرمانی^۳ (Lakoff, 1987) و یا قالب^۴ (Fillmore, 1976) مطرح می‌شوند. این در حالی است که استعاره‌ها از این مرزها فراتر می‌روند. دیرون (Dirven, 1993) نشان می‌دهد که این دیدگاه تا حدودی تقلیل‌گرایانه است. چرا که تعداد قلمروهای درگیر در مورد مجاز به روند ساخت مجاز از طرف گویشور زبان بستگی دارد. همچنین، لزومی ندارد مجازها به یک قلمرو محدود باشند، بلکه می‌توانند دو قلمروی متفاوت را درگیر کنند. هر چند باید در نظر داشت که این دو قلمرو، مستقل و دست‌نخورده باقی می‌مانند و هیچ انتقال معنایی میان آن‌ها صورت نمی‌گیرد. در واقع، استعاره و مجاز هر دو راه را برای رسیدن به فرایندهای مفهوم‌سازی بنیادین خود باز می‌گذارند.

هر چند استعاره تعامل میان دو مفهوم است، مجاز را مجموعه متفاوتی از «چیزها» (مفاهیم، صورت‌ها و مصداق‌ها) که به «حوزه‌های» مختلفی تعلق دارند، می‌سازند. درست مانند زمانی که یک صورت به جای یک مفهوم متناظر با خود به کار می‌رود. مانند جمله «این گفته، متناقض است»؛ در این جمله، واژه «گفته» مجازاً به کار رفته است. زیرا به معنا و محتوای جمله اشاره

¹ contiguity

² network domain

³ idealized cognitive model

⁴ frame

می‌کند. یعنی آنچه کسی واقعاً «می‌گوید» برای اشاره به معنای آن‌چه می‌گوید به کار رفته‌است (Kövecses, 2010, p. 213).

در تحلیل مجازها، آن‌چه جالب است، فرایند انتخابی است که گویشور برای بیان چیزی که می‌خواهد منتقل کند، به کار می‌گیرد. روند انتخاب ممکن است تحت تأثیر عوامل بسیاری خارج از حوزه کنترل آگاهانه فرد قرار گرفته باشد که یکی از این عوامل، عواطف فردی است. از آن‌جا که احساسات به شیوه غیرقابل انکاری با بیان درونیات هر فرد ارتباط دارند، انتظار می‌رود وقتی با صحبت از عواطف و تجربه احساسی خاص روبه‌رو هستیم، پاره‌گفته‌های بیشتری نمایان شوند. تجربه عاطفی (یا احساس عاطفه) بیشتر با عوامل فیزیولوژیکی، رفتاری و روانی و چهره‌ای همراه است که به عنوان مجاز برای اشاره به خود تجربه عاطفی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای نمونه، همان‌گونه که کووچس (Kövecses, 1986; 1995) در تحلیل مفهوم «خشم» مطرح می‌کند، از پاره‌گفته «جوش آوردم» برای انتقال خشم استفاده می‌کنیم که به احساس گرمای درونی هنگام خشم اشاره دارد [در این مورد از یک تأثیر فیزیکی برای اشاره به احساس مربوط به آن استفاده شد].

نیمایر (Niemeier, 2000) در مقاله «از ته قلب: بررسی‌های مجازی و استعاری»^۱ به تحلیل مفهوم‌سازی «قلب» پرداخته‌است. وی به این نتیجه رسیده که افراد با توجه به تجربه‌های روزمره‌شان، حضور و عملکرد قلب خود را بر مبنای احساساتی که تجربه می‌کنند، درک می‌نمایند. برای نمونه، ضربان قلب تند یا کند می‌شود و یا از حرکت می‌ایستد. نیمایر (همان) می‌نویسد پیش‌تر انگاشته می‌شد که احساسات در قلب وجود دارند. همیشه تصویری-هرچند به لحاظ فیزیولوژیکی نه چندان دقیق-از این عضو رسم می‌شد. این تصویر، به عنوان مجاز برای کل بدن و از آن‌جا برای خود فرد که احساس ویژه‌ای را تجربه می‌کند، در نظر گرفته می‌شد. بر مبنای این مجاز اصلی است که دیگر موارد را می‌توان در نظر گرفت. وی معتقد است که هرچه با مفهوم‌سازی کلی‌تر روبه‌رو باشیم، از تعداد روابط مجازی کاسته و بر تعداد روابط استعاری افزوده می‌شود. البته همواره می‌توان بنیان مجازی برای استعاره‌ها تصور کرد.

۴. مجازهای مفهومی نفرت در زبان فارسی معاصر

از بررسی پیکره زبان فارسی در پایگاه داده‌های زبان فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی^۲، نمونه جمله‌هایی که دارای واژه نفرت (در مقولات دستوری اسم، فعل، صفت) بودند، گردآوری شد. به طور کلی، جمله‌های مورد اشاره در ۸۷ اثر موجود در پیکره، استخراج شدند. به

^۱ straight from the heart: metonymic and metaphorical explorations

^۲ PLDB

منظور دست‌یابی به ساخت مجازی مفهوم مورد بررسی، یعنی حالات فیزیولوژی و رفتاری و روانی و چهره‌ای افراد درگیر در این مفهوم، ناگزیر واژه‌هایی مانند منفور، تنفر، متنفر و موارد مشابه را نیز از پیکره استخراج کردیم. همچنین بر مبنای جمله‌های پیش و پس این واژه‌ها، وضعیت شخص درگیر در این مفهوم را مشخص کردیم. جدول (۱) بیانگر فراوانی و نوع مقوله دستوری الفاظ مربوط به مفهوم «نفرت» و مشتقات ساخت‌واژی این مفهوم در پیکره معاصر زبان فارسی است. یافته‌های جدول زیر نشان می‌دهند که واژه نفرت بیشترین فراوانی رخداد در پیکره زبان فارسی را داشته و پس از آن تنفر، در جایگاه دوم جای گرفته است.

جدول ۱: فراوانی و نوع مقوله دستوری الفاظ مفهوم «نفرت» در پیکره معاصر زبان فارسی

ردیف	لفظ	مقوله دستوری	فراوانی
۱	نفرت	اسم	۱۹۰
۲	تنفر	اسم	۶۶
۳	متنفر بودن	فعل	۴۲
۴	نفرت داشتن	فعل	۳۹
۵	منفور بودن	فعل	۲۳
۶	منفور	صفت	۱۳
۷	نفرت‌انگیز	صفت	۱۰
۸	تنفر داشتن	فعل	۵
۹	منفور شدن	فعل	۵
۱۰	نفرت آور	صفت	۳
۱۱	نفرت‌ها	اسم جمع	۳
۱۲	نفرت ورزیدن	فعل	۳
۱۳	نفرت‌انگیزترین	صفت عالی	۲
۱۴	نفرت‌آلود	صفت	۲
۱۵	نفرت‌برانگیز	صفت	۲
۱۶	نفرت‌جویی	صفت	۲
۱۷	نفرت کردن	فعل	۲
۱۸	نفرت‌انگیزتر	صفت تفضیلی	۱
۱۹	نفرت‌پراکن	صفت	۱
۲۰	نفرت‌زده	صفت	۱
۲۱	متنفر کردن	فعل	۱
۲۲	تنفرانگیز	صفت	۱
۲۳	منفور کردن	فعل	۱
۲۴	منفور داشتن	فعل	۱
۲۵	منفور ساختن	فعل	۱

۴.۱. نظام مجازی مفهوم «نفرت» در پیکره معاصر زبان فارسی

به باور کووچش (Kövecses, 2010, p. 157) مجاز مفهومی موقعیتی است که در آن، بخشی از یک حوزه (مفهوم) بخش دیگر همان حوزه را نشان می‌دهد و برعکس. وی بیان کرده‌است مجازهای مفهومی مرتبط با عواطف را می‌توان در دو دسته کلی گروه‌بندی کرد: «علت عواطف به جای عواطف» و «اثر عواطف به جای عواطف». او معتقد است در مجاز، به وسیله «رابطه ازی»، از راه عنصر یک به عنصر دو، می‌رسیم. عناصر یک و دو، مفاهیم یک حوزه هستند. در این پژوهش هم ما به واسطه علت عاطفه و اثراتی که عاطفه نفرت بر انسان ایجاد می‌کند، می‌توانیم به نفرت دست یابیم. به این ترتیب، مجازهای مفهومی مرتبط با مفهوم نفرت در دو دسته کلی جای می‌گیرند: علت نفرت به جای نفرت و اثرات نفرت به جای نفرت. از پیکره معاصر زبان فارسی، مجموع داده‌های استخراجی مرتبط با مفهوم مجاز که ۹۶ نمونه هستند. از این میان، ۳۹ نمونه مربوط به اثرات نفرت اند که در زیر مجموعه‌های فرعی تری جای می‌گیرند و ۵۷ نمونه به علت نفرت ارتباط دارند.

در ابتدا، دسته نخست مجازهای مفهومی «نفرت» را بیان می‌کنیم. بی‌شک انتظار داریم که ایجاد نفرت، علت‌های گوناگونی داشته باشد که البته داده‌های گردآوری شده، تاییدکننده این فرضیه است. در واقع، شخصی که مورد نفرت و تنفر واقع می‌شود (فرد منفور) عمل و رفتاری از وی سر می‌زند که سبب می‌شود شخص مقابل از او متنفر شود. در زیر، به برخی از رفتارها و اعمال فرد منفور را که علت ایجاد نفرت به شمار می‌آیند، اشاره می‌شود:

۴.۱.۱. علت نفرت به جای نفرت

وقتی یک چیز یا رویداد سبب ایجاد چیز یا حادثه دیگر می‌شود، با رابطه علت و معلول سر و کار داریم. این رابطه هم می‌تواند «مجازهای علت به جای معلول» را پدید آورد، هم «مجازهای معلول به جای علت» را. «معلول نفرت به جای نفرت» به اثرات جسمانی، روانی، رفتاری و چهره‌ای نفرت مربوط می‌شود و در بخش پیش رو به این مورد خواهیم پرداخت (Kövecses, 2010, p. 243).

الف) عمل نفرت‌انگیز: در نمونه‌های زیر جنگ و عملیات جنگی، کشتار جمعی، تنبیه و کتک زدن، سبب شکل‌گیری نفرت به شمار می‌آیند. این علت‌ها، به جای عاطفه نفرت، سبب ایجاد «اوضاع جنایت‌بار، تغییر رفتار و سلوک و خشونت و دیکتاتوری» می‌شوند. به بیان دقیق‌تر، ما به واسطه «علت شکل‌گیری نفرت» به «نفرت و اثرات نفرت» دسترسی پیدا می‌کنیم.

۱. تنبیه خشن‌ترین روش تغییر سلوک و رفتار است و سبب احساس انزجار و نفرت تنبیه‌شونده از

تنبیه‌کننده می‌گردد (Assi, 2019; quoted from Iran-Social newspaper, 2001, p. 806)

۲. پایان جنگ جهانی دوم که نفرتی بین المللی از خشونت و دیکتاتوری را پدید آورده بود (Assi, 2019; quoted from Hamshahri newspaper-Miscellaneous, 2002, p. 491)

ب) کلام نفرت انگیز: توجیه نژادپرستی، تندی کلام، سرکوفت زدن، جزء علت‌های کلامی محسوب می‌شوند. این علت‌های کلامی، به سبب ایجاد احساس نفرت در فرد، واکنش‌هایی از جمله «انتقام‌جویی» و «فرار از مدرسه» را به دنبال خواهد داشت. در نمونه شماره (۳) انتقام‌جویی معلول نفرت است.

۳. طبیعی است که این گونه توجیه برای نژادپرستی یهودیان نفرت آور گردد و شخصی مانند هیتلر را به وجود آورد که به محض قبضه کردن قدرت، به انتقام‌جویی وادارد (Assi, 2019; quoted from Iran-Literary Newspaper, 2001, p. 308)

۴. اگر معلم خشن و کم‌حوصله‌ای داشته باشد که همیشه سرکوفت و کتکش بزند، یا از مدرسه متنفر و فراری می‌شود (Assi, 2019; quoted from Behrangi, 1965, p. 37)

پ) افراد نفرت انگیز: افرادی که ظاهر کیفی دارند، سبب ایجاد احساس نفرت می‌شوند. ۵. انسانی که از نظافت دور بماند، ولو از زیبایی بهره داشته باشد، به هیئت نفرت آوری می‌افتد، زیرا دیدارش به نحو آگاه یا ناآگاه یادآورنده‌ی پلشتی، بیماری، اهریمن و گزند می‌شود. بوی بد هشداردهنده است (Assi, 2019; quoted from Nadooshan, 2008, p. 134)

۴. ۱. ۲. اثرات نفرت به جای نفرت

الف) اثر فیزیولوژیکی: وقتی انسان از کسی یا کسانی متنفر می‌شود، این تنفر شکل گرفته، بر بدن انسان تأثیراتی می‌گذارد. تأثیر فیزیولوژیکی نفرت در زبان فارسی توسط سخنگویان فارسی‌زبان، بازنمایی شده است: تولید مواد سمی در بدن، لرزیدن، گشاد شدن پره‌های بینی، برق زدن چشم‌ها، توقف شراین، فشردن لب‌ها به هم، لرزیدن لب‌ها، قرمز شدن چشم‌ها، اضطراب. با توجه به این مسئله که ما به دنبال دستیابی به الگوهای شناخته شده در زبان فارسی هستیم، بر پایه نمونه‌های گردآوری شده، می‌توان گفت اغلب «لرزش» و «تغییر در وضعیت عادی چشم» از اثرات جسمانی نفرت بر بدن است.

۶. دیکتاتور عراق، با بنز سفید خود پیدا می‌شود، مردم از ترس و نفرت به خود می‌لرزند. (Assi, 2019; quoted from Hamshahri newspaper, 2002, p. 3702)

۷. قهوه‌چی که پره‌های بینی‌اش از نفرت و تعجب از تمام این همه حرف و عقیده که پرت و چرندشان می‌دید از هم گشاده‌شد (Assi, 2019; Assi, 2019; quoted from Sardadvar, 2015, p. 145)

۸. چشم‌ها از نفرت برق زد (Assi, 2019; quoted from Ghazaleh Alizadeh, 1994, p. 21)
۹. دیگر غضب و تنفر چشم‌هایش را سرخ کرد (Assi, 2019; quoted from Bozorg Alavi, 1998, p. 7)

۱۰. آهو با حلقه چشمانی که خشم و نفرت چون صاعقه از آن می‌جست رو به طرف مرد برگردانید: میران! میران! در روز روشن داری توی چشم من دروغ می‌گویی؟! مرا پیه گیر آورده‌ای؟! بگو به آن قرآن روی سماور که عقدش نکرده‌ای؟! گفته‌اش ناتمام ماند. لب بالائیش به طرز نازیبایی مولید و خیز برداشت (Assi, 2019; quoted from Afghani, 1961, p. 90)

(ب) اثر رفتاری: آسیب رساندن به اطرافیان و یا چیزهایی که در دسترس فرد دارای تنفر قرار دارند. فرد نفرتش را به شیوه‌های گوناگون بیان می‌کند: کلامی، تف انداختن، پاکویدن بر زمین، ترک محلی که در تشدید نفرت، دخیل است، به فکر فرورفتن، تنها شدن، روی برگرداندن از شخص منفور، کشتن شخص منفور، روی خوش نشان ندادن به شخص منفور، آرزوی مرگ کردن برای شخص منفور، فریاد زدن، تمایل به خوابیدن.

۱۱. با نفرت گل سرخی کند و توی دست‌هایش له کرد. درونش پر آشوب بود. چشم‌هایش را بست و به درختی تکیه داد (Assi, 2019; quoted from MirSadeghi, 2005, p. 104)

۱۲. زمزمه‌های درگوشی نیست و صاف و پوست‌کنده نفرت خودش را از این زن به اطلاع همه می‌رساند (Assi, 2019; quoted from Taraghi, 2010, p. 23)

۱۳. چه نفرت و تحقیری در زبان، در چشم‌ها و در حالاتش بود. تف انداخت و برخاست. چشم‌هایش با پلک‌ها و مژه‌ها یکی شده بود (Assi, 2019; quoted from Dolatabadi, 1990, p. 137)

۱۴. می‌گرید و گه‌گاه برای یک آن پایش را با خشم و نفرت بر زمین می‌کوبد که... نازیسم، و تُف می‌کند و قلیچ می‌فهمد که افسر روس جنگ و نازیسم (Assi, 2019; quoted from Dolatabadi, 1990, p. 170)

۱۵. از هر طرف حمله می‌کردند و می‌خواستند حس نفرت و کینه‌شان را نشان بدهند، به جمعیت فشار می‌آوردند و می‌خواستند خارجی را بکشند (Assi, 2019; quoted from Shiraz pour, 1953, p. 21)

۱۶. معلم‌ها همیشه از بازرسان نفرت دارند. روی خوش بهشان نشان نمی‌دهند. دستشان می‌اندازند.

با آن‌ها لج می‌کند (Assi, 2019; quoted from Behrangi, 1965, p. 19)

۱۷. از بوی دود قلیانش نفرت داشتم و از خدا مرگش را زودتر می‌طلبیدم. (Assi, 2019; quoted from Parvizi, 1953, 7)

۱۸. رحمان ناگهان از جابر خاست، همه آن احساسات پاک به تنفر و خشم مبدل شده بود. سرش را

پیش برد و فریاد زد (Assi, 2019; quoted from Sadeghi, 2018, 198)

۱۹. چشم‌هایش را که بست، آرزو کرد برای همیشه بخوابد، تنفر از بیداری ناآرامش می‌ساخت.

(Assi, 2019; quoted from Iran-Art Newspaper, 2002, p. 239)

(پ) اثر روانی: وقتی از کسی متنفر می‌شویم، علاوه بر تأثیرات رفتاری و فیزیولوژیکی، نفرت،

بر روان انسان تأثیراتی می‌گذارد، از جمله، سلب قدرت تصمیم‌گیری، عصبانیت و به فکر فرو رفتن.

۲۰. اما در ارزشیابی سیاسی شیل باید گفت نفرت او از ملت ایران به حدی است که پرده سیاهی

برابر ذهن او کشیده (Assi, 2019; quoted from Adamiyat, 2018, p. 251)

۲۱. از شدت نفرت و بغضی که سر به جانش کرده بود و برای آن که با درد خود تنها بماند به

اطاقش رفت و آن‌جا در گوشه نزدیک در نشسته به دیوار تکیه داد، شقیقه‌اش را در دست گرفت

و به فکر فرو رفت (Assi, 2019; quoted from Afghani, 1961, p. 83)

(ت) اثر چهره‌ای: تنفر و نفرت، در چهره نیز نشانه‌هایی دارد که درخور توجه هستند و به خوبی

در زبان بازنمایی شده‌اند: اخم کردن، انقباض چهره، قرمز شدن چشم‌ها و لرزیدن لب‌ها.

۲۲. چهره‌اش منقبض و علائم نفرت و کینه در آن آشکار گردید (Assi, 2019; quoted from Arian Poor, 2017, p. 237)

۲۳. بر چهره‌اش آثار نفرت جای خود را به آثار حیرت می‌داد (Assi, 2019; quoted from Mostaon, 2009, p. 102)

۲۴. خاله خردی برمی‌گردد به سامون نگاه می‌کند و اخمش را درهم می‌کشد و بُتی کرده می‌ماند. او

کوششی به خرج نمی‌دهد در پنهان داشتن نفرت خود از عبدوس (Assi, 2019; quoted from Dolatabadi, 1990, p. 278)

۲۵. آتس سا از زیر چشم نگاهی آمیخته به کینه و تنفر و غضب به ولیعهد افکند، چین در پیشانی‌ش

نمودار شد، گرهی برابر وانش افکند و سپس سر به زیر افکند و خیره خیره کف تالار را نگرست

(Assi, 2019; quoted from Arian Poor, 2017, p. 215)

فراوانی نمونه‌های «علت به جای نفرت» (۵۷ نمونه) در مقایسه با فراوانی «اثرات نفرت به جای نفرت»، (۳۹ نمونه) نشان می‌دهند که سخنگویان فارسی‌زبان به «علت شکل‌گیری نفرت» توجه بیشتری دارند. به بیان روشن‌تر هر چه موضوعی، بیشتر تجربه شود، به همان اندازه در مورد آن بیشتر سخن گفته می‌شود.



شکل ۱: فراوانی نظام مجازی نفرت در پیکره معاصر زبان فارسی

۵. بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل داده‌های مرتبط با مفهوم عاطفی نفرت در زبان فارسی این مسئله را به خوبی روشن می‌کنند که یک عاطفه علاوه بر محرکی که باعث ایجاد آن می‌شود (علت عاطفه)، اثرات متنوعی بر انسان می‌گذارد و این اثرات را اهل زبان به واسطه ابزار شناختی مجاز مفهومی بیان می‌کنند. از نظر عصب-زیست‌شناختی، احساس‌ها، شناختی از احشاء و وضعیت عضلانی-اسکلتی به ما عرضه می‌کنند؛ به عبارت دیگر احساس‌ها به ما امکان می‌دهند که ملتفت بدن باشیم و از نظر اجمالی از آنچه در پوست و گوشت ما می‌گذرد به ما عرضه می‌کنند.

مجازهای مفهومی نفرت، نشان دادند که در زبان فارسی به خوبی هر چهار وجه اثرات عاطفه بر انسان (جسمی، روانی، چهره‌ای و رفتاری) بیان می‌شوند همچنین، این‌گونه مجازها، در ضمن تحلیل‌های زبانی، نتایج و یافته‌های عصبی-زیست‌شناختی عواطف را تأیید کردند. به معنای دقیق کلام، تجزیه و تحلیل داده‌های زبانی بیانگر این هستند که اهل زبان، احساس خود را نسبت به عاطفه نفرت، در جمله‌هایی بیان می‌کنند که نشان‌دهنده تأثیر جسمانی-روانی-رفتاری عاطفه نفرت بر انسان است. هر چند همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره شد، احساسات فقط وضعیت جسمانی و چهره‌ای را نشان می‌دهند. این درحالی است که، مجازهای مفهومی به فرایندهای شناختی و رفتاری نیز توجه دارند. در حقیقت ما انسان‌ها به سبب ایجاد تغییراتی در بدن به واسطه عاطفه نفرت است که در روان‌مان و به دنبال آن در رفتارمان تغییراتی رخ می‌دهد. در این مرحله است که

تصمیم به اقدام کاری یا کناره‌گیری از انجام کاری می‌کنیم. به این ترتیب، در نظر گرفتن الگویی برای شکل‌گیری و بروز عواطف از جمله عاطفه نفرت، نتیجه تحلیل شناختی-عصبی-زیستی پژوهش حاضر است. این الگو زیربنای مشترک مجازها و استعاره‌های نفرت است.

مرحله نخست، وقوع رویداد خلاف؛ علت شکل‌گیری نفرت؛ مشاهده شد که نفرت به سه دلیل ایجاد می‌شود: کنش‌ها و گفتارهای افرادی ویژه که آن افراد خود مورد نفرت قرار می‌گیرند. همچنین، مقوله صفت «نفرت‌انگیز یا نفرت‌برانگیز» دلالت دارد بر انگیزه‌ای بیرونی که موجب ایجاد نفرت در انسان می‌شود (مانند نمونه شماره ۳).

مرحله دوم، شکل‌گیری عاطفه نفرت: نفرت ایجاد شده بر چهره و جسم تجربه‌گر نفرت تأثیر می‌گذارد. از جمله اخم و چهره درهم فروبردن، لرزش (مانند نمونه‌های ۲۳ و ۲۵).

مرحله سوم: بروز نفرت: فاعل نفرت، به شیوه‌های گوناگون نفرت خود را بروز می‌دهد. مانند تغییر در رفتار نسبت به شخص منفور و یا ترک موقعیتی که نفرت در آن شکل گرفته است (مانند نمونه‌های ۱۲ تا ۲۰).

فهرست منابع

- صاحبکاری، اعظم (۱۳۹۲). *مفهوم‌سازی استعاره‌های عشق، نفرت، شادی و اندوه در نوشتار فارسی‌زبانان: رویکردی شناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه پیام نور واحد تهران.
- شریفی مقدم، آزاده، مریم آزادی‌خواه و وجیده ابوالحسنی زاده (۱۳۹۸). «مقایسه استعاره‌های مفهومی غم و شادی در اشعار پروین اعتصامی». زبان‌پژوهی. دوره ۱۱. شماره ۳۰. صص ۱۷۹-۲۰۲.
- کووچش، زولتن (۱۳۹۳). *مقدمه‌ای کاربردی بر استعاره*. ترجمه شیرین پورا بر ابراهیم. تهران: سمت.
- مولودی، امیرسعید، غلام‌حسین کریمی دوستان و محمود بی‌جن‌خان (۱۳۹۵). «مفهوم‌سازی استعاری «نفرت» در زبان فارسی: رویکردی پیکره‌ای-شناختی». مجموعه مقالات دومین همایش ملی زبان‌شناسی پیکره‌ای. به کوشش آزاده میرزایی. تهران: نشر نویسه پارسی. صص ۲۲۵-۲۵۲.
- عاصی، مصطفی (۲۰۱۹). *پایگاه دادگان زبان فارسی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Retrieved from <<http://pldb.ihcs.ac.ir/>>

References

- Assi, M. (2019). *Persian linguistic database (PLDB)*. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. Retrieved from <<http://pldb.ihcs.ac.ir/>> [In Persian].
- Croft, W. (1993). The role of domains in the interpretation of metaphors and metonymies. *Cognitive Linguistics*, 4, 335-370.
- Damasio, A. (2003). *Looking for Spinoza: joy, sorrow, and the feeling brain*. Harcourt: Orlando, FL.
- Damasio, A. (2005). *Descartes' error: emotion, reason, and the human brain*. New York: Penguin Books, N.Y.

- Dirven, R. (1993). Metonymy and metaphor: different mental strategies of conceptualization. *Leuvense Bijdragen*, 82, 1-28.
- Edgan, T. (2006). Emotion verbs with to-infinitive complements: from specific to general predication. In M. Gotti, M. Dossena & R. Dury (Eds.), *English Historical Linguistics 2006: Selected papers from the fourteenth International Conference on English Historical Linguistics (ICEHL 14)* (pp. 223-240). Amsterdam: John Benjamin Publishing Company. DOI: 10.1075/cilt.295.16ega.
- Fillmore, Ch. J. (1976). Frame semantics and the nature of language. *Annals of the New York Academy of Sciences: Conference on the Origin and Development of Language and Speech*, 280, 20-32.
- Györi, G. (1995). Historical aspects of categorization. In E. H. Casad (Ed.), *Cognitive linguistics in the redwoods: the expansion of a new paradigm in linguistics* (pp. 175-206). Berlin: Mouton de Gruyter.
- James, W. (1980). *The principles of psychology* (vol. 2). New York: Dover.
- Johnson, M. (2007). *The meaning of the body: aesthetics of human understanding*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Kövecses, Z. (1986). *Metaphors of anger, pride, and love: a lexical approach to the structure of concepts*. Amsterdam: Benjamins.
- Kövecses, Z. (1995). The “container” metaphor of anger in English, Chinese, Japanese, and Hungarian. In Z. Radman (Ed.), *From a metaphorical point of view: a multidisciplinary approach to the cognitive content of metaphor* (pp. 117-145). Berlin: Walter De Gruyter.
- Kövecses, Z. (2010). *Metaphor: a practical introduction* (Sh. Pourebrahimi, Trans.). Tehran: SAMT [In Persian].
- Lakoff, G., & Johnson, M. (1980). *Metaphor we live by*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, fire and dangerous things: What categories reveal about the mind*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Lim, J. (2003). Aspects of metaphorical conceptualization of basic emotions in Korean. *Studies in Modern Grammar*, 32, 141-167.
- Molodi, A. S., Karimi Doostan, Gh. & Bijankhan, M. (2016). Conceptualization of “Hatred” in Farsi: a cognitive-physical approach. In A. Mirzai (Ed.), *Proceedings of the Second National Conference on the Corpus Linguistics* (pp. 225-252). Tehran: Neveeseh Parsi [In Persian].
- Musolff, A. (2015). Dehumanizing metaphors in UK immigrant debates in press and online media. In M. Kopytowska (Ed.), *Contemporary discourses of hate and radicalism across space and genres* (pp. 41-56). Amsterdam: Benjamins.
- Niemeier, S. (2000). Straight from the heart: metonymic and metaphorical explorations. In A. Barcelona (Ed.), *Metaphor and metonymy at the crossroads* (pp. 195-214). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Ostermann, C. (2015). *Cognitive lexicography a new approach to lexicography making use of cognitive semantics*. Berlin: De Gruyter Mouton.
- Sahebkar, A. (2013). *Conceptualization of the metaphors of love, hatred, joy and grief in Farsi-language text: a cognitive approach*, [Unpublished Master’s thesis]. Payam-e-Noor University, Tehran, Iran [In Persian].
- Sharifi Moghadam, A., Azadikhah, M., & Vahideh A. (2017). Comparison between sadness and happiness conceptual metaphors in the songs of Parvin Etesami. *Zabanpazuhi*, 11(30), 179-202. doi: 10.22051/JLR.2018.15235.1330 [In Persian].
- Stefanowitsch, A. (2006). Words and their metaphors: a corpus-based approach. In A. Stefanowitsch & S. Th. Gries (Eds.), *corpus-based approach to metaphor and metonymy*, 63-105. Berlin: Mouton.
- Tissari, H. (2010). English words for emotions and their metaphors. In M. E. Winders, H. Tissari, & K. Allan (Eds.), *Historical cognitive linguistics* (pp. 298-332). Berlin: De Gruyter Mouton.

- Underhill, W. J. (2012). *Ethnolinguistics and cultural concepts: truth, love, hate and war*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Yuditha, T., & Foolen, A. (2014, June 24). *Emotion metaphors of ANGER, LOVE and HATE in Indonesian and Dutch: a comparative study*. The 6th Language, Culture and Mind Conference, Lublin, Poland.

Feeling the Emotion of Hatred, Conceptual Metonymies of the Emotional Concept of “Hate”: Cognitive-Neurobiological Analysis

Fatemeh Koushki¹
Azita Afrashi²

Received: 06/08/2019

Accepted: 14/01/2020

Abstract

The experience of sense is based on first, our sensory-motor experience, our emotions, and our inner relation with the world; and second, our diverse creative capacities in using sensory-motor processes to understand abstract concepts. Even the most abstract concepts, such as emotions, have a meaning that is rooted in our sensory perception and our physical experience. Our knowledge and experience are dependent on our brain, which is within our body and the body operates in the world, so that when the body ends up in a general and destructive way, we lose the power of experience (Johnson, 2007, p. 36). Over the past two decades, there has been a striking breakthrough in our knowledge of what emotions are and how emotions can help us with meaning. “Conceptual metonymies” are one group of the cognitive mechanisms of meaning making that were first introduced in the book “The Metaphors we live by” (Lakoff & Johnson, 1980). Actually, emotional effects are expressed in terms of conceptual metonymies in the language. Unlike many people, emotions and feelings should not be considered intangible or unfounded. Their main position is clear and they can be related to certain systems in the body and the brain (Damasio, 2005, p. 246). In this article, we intend to present the conceptual metonymies of the concept of hatred in contemporary Persian language in a figurative way, and in fact, we seek to reach the goal that Persian speakers feel the concept of hatred. Because feelings of emotion can be expressed through conceptual metonymy, this cognitive mechanism will be used to achieve this goal. The purpose of this research is to examine the conceptual metonymies of the emotional concept of hatred from the cognitive-corpus perspective and to adapt the results of the analysis of linguistic data with neurobiological findings. In this paper, we will present the definition of “emotion” and distinguish it from “feeling”. The

¹ PhD Student, Institute for Humanities and Cultural Studies (corresponding author); f.koushki@ihcs.ac.ir

² Associate Professor, Department of Linguistics Institute for Humanities and Cultural Studies; aafraash@ihcs.ac.ir

conceptual metonymies of hatred showed that in Persian Language, all four aspects of the effects of affection on human beings (physical, mental, facial, and behavioral), along with the linguistic analysis, confirmed the results and neurobiological findings of the emotions. Analysis of data related to the emotional concept of hatred in Persian speakers of the fact that an emotion in addition to the stimulus that causes it (the cause of affection) has a variety of effects on human beings, and these effects are spoken language by means of a conceptually perceptual cognitive tool Expressing From the neurobiological point of view, feelings, cognition of the viscera and musculoskeletal status provide us; in other words, feelings allow us to live up to our body and provide us with a glimpse of what our skin and our flesh pass through. Because emotions are the guarantor of our survival and our ability to function in harmony with the environment and with individuals, so the foundation of the human nervous system is often composed of inherent regulating tendencies that guarantee the survival of living beings. Survival is coincident with the final analysis of the unpleasant state of the body and the achievement of coexistence, that is, balanced biological functions. For example, this internal nervous system is inherently intent on avoiding pain and looking for potential pleasure. In Kövecses's view (1993, p. 157), conceptual metonymies is a situation in which part of a domain (concept) represents another part of the same domain and vice versa. He says that emotional metonymy can be divided into two general categories: "the cause of emotions instead of emotions" and "the effect of emotions instead of emotions". Conceptual metonymies related to the concept of hatred fall into two broad categories: the cause of hatred instead of hate and the effects of hatred rather than hate. Of the contemporary Persian language, from a total of 96 extracted data, 39 are related to the effects of hatred that fall into subcategories and 57 are related to hatred. Finally, a three-stage model for the formation and emergence of emotions, including the hatred that was the result of cognitive-neurobiological analysis, was presented for the occurrence of the opposite event and the cause of the formation of hatred (the acts and words of the particular people who cause hate): "hateful or disgusting" attributes as the external motive that creates hatred in humans; the formation of the hatred (the effect of hatred on the face and body of hatred experincer); the appearance of hatred (showing hatred in a different way).

Keywords: Hatred, Cognitive linguistics, Metonymy, Feeling, Emotion